

دکتر کامران طارمی*

تحلیلی بر نقش گروه‌های معارض کرد در روابط ایران و عراق در عصر پهلوی، ۱۹۷۹-۱۹۲۱

چکیده:

این مقاله به بررسی این موضوع می‌پردازد که در دوران حکومت پهلوی گروه‌های معارض کرد عراقی چه نقشی در روابط دو جانبه داشته‌اند. تلاش بر این است که به این سؤالات پاسخ داده شود که چه عوامل داخلی و منطقه‌ای سبب شدند که گروه‌های معارض کرد بتوانند در روابط دو جانبه حضور پیدا کنند؟ ماهیت نقش این گروه‌ها چه بود؟ ورود آنها به عرصه روابط دو جانبه چه تأثیری بر فعالیت این گروه‌ها و بر روابط دو جانبه داشت؟ و تحت تأثیر چه عواملی در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ این گروه‌ها از صحنه روابط دو جانبه خارج شدند؟ این مقاله تلاش می‌کند نشان دهد که عامل اصلی که سبب مطرح شدن گروه‌های معارض در روابط دو جانبه شد پیدایش و شدت گرفتن تضادهای ایدئولوژیک بین دو رژیم بعد از کودتای ۱۹۵۸ در عراق بود. به عبارت دیگر، مطرح شدن گروه‌های معارض معلول تیرگی روابط و نه علت آن بود. از این رو در روابط دو جانبه این گروه‌ها نقش ابراز فشار را داشته‌اند. هرگاه روابط دو جانبه رو به وخامت می‌گذاشت نقش گروه‌های معارض گسترش می‌یافت و برعکس هرگاه تشنج در روابط تقلیل

*- استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«بررسی ریشه‌های پیدایش رابطه حامی - پیرو میان آمریکا و عربستان در دوران جنگ جهانی دوم»، سال ۷۸، شماره ۴۵؛ «تحلیلی بر سیاستهای امنیت ملی ایران در قبال منطقه خاورمیانه در دوران حکومت محمدرضا پهلوی ۱۹۷۲-۱۹۶۲»، سال ۷۹، شماره ۴۹ - «تحلیل بر نقش موشک‌های بالستیک در دکترین دفاعی ایران»،

سال ۸۲، شماره ۵۹.

می‌یافته است نقش گروه‌های معارض نیز کاهش پیدا می‌کرد. این بررسی در دو بخش انجام می‌شود. بخش نخست روابط ایران و عراق را از زمان استقلال عراق در سال ۱۹۳۲ تا زمان سقوط حکومت ملک فیصل پادشاه این کشور در سال ۱۹۵۸ و بخش دوم روابط دوجانبه را از سال ۱۹۵۸ تا فوریه ۱۹۷۹ که انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. این تقسیم‌بندی بر اساس میزان تشابه و سازگاری ایدئولوژیک دو رژیم صورت گرفته است.

واژگان کلیدی:

ایران، عراق، کردها، رژیم پهلوی، ملامصطفی بارزانی.

روابط ایران و عراق از ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۸: دوره همسویی ایدئولوژیک

سال ۱۹۳۲ نقطه شروع روابط ایران و عراق است. در این سال بود که عراق از قیمومت دولت بریتانیا خارج گشت و به عنوان یک عضو مستقل جامعه جهانی وارد صحنه سیاسی منطقه خاورمیانه گشت. فاصله زمانی ۲۵ ساله بین استقلال عراق و کودتای ۱۹۵۸ را می‌توان دوره طلایی روابط ایران و عراق دانست زیرا خالی از تشنج‌های مداومی بود که وجهه بارز روابط ایران و عراق از آن پس تاکنون بوده است. بدیهی است که در این دوره علی‌رغم فعال بودن گروه‌های معارض در هر دو کشور این گروه‌ها هیچ نقشی در روابط دوجانبه نداشتند. با این همه به این علت که بررسی این دوره می‌تواند نقش به‌سزایی در روشن کردن دلایل اصلی اختلافات سیاسی بین دو کشور که زمینه‌ساز ایفای نقش گروه‌های معارض در دوره‌های بعدی بود داشته باشد لازم است که به دقت مورد بررسی قرار گیرد. کاوش در این دوره همچنین از این جهت لازم می‌نماید که فرصتی به دست می‌دهد تا بتوان بعضی اختلافات ارضی بین دو کشور که ریشه در گذشته دارد را مورد بحث قرار داد.

چند عامل مهم در این برهه سبب شد که دو کشور روابطی گرم و دوستانه داشته باشند. دلیل اصلی تفاهم دو رژیم سازگاری ایدئولوژیک میان آنان بود. این سازگاری ابعاد مختلفی داشت که یک وجه از آن تشابه جهت‌گیری‌های بین‌المللی دو کشور بود. حکومت‌های هر دو کشور وابسته به غرب بودند. در ایران رضاشاه با حمایت انگلیس به قدرت رسیده بود. پس از او فرزندش محمدرضا شاه تخت و تاج خود را مدیون آمریکا بود. متقابلاً در عراق ملک فیصل توسط

انگلیس به پادشاهی عراق منصوب گردید و بالطبع سیاست‌هایش نیز در راستای اهداف و منافع امپراتوری انگلیس بود. هر دو رژیم به شدت ضدکمونیست بودند. وجه دیگر، تشابه نظام‌های سیاسی دو کشور بود. هم ایران و هم عراق تحت حکومت‌های پادشاهی قرار داشتند. عامل دیگری که در ورای روابط دوستانه دو کشور قرار داشت اولویت‌های سیاسی دو رژیم بود. در عراق ملک فیصل سخت در تلاش برای ملت‌سازی در کشوری بود که فاقد یک سابقه تاریخی به عنوان یک واحد سیاسی مستقل بود و در عین حال از تنوع قومی (عرب و کرد) و مذهبی (شیعه و سنی) رنج می‌برد. در ایران رضاشاه که هدفش اتخاذ سیاست خارجی مستقل از روسیه شوروی و انگلستان بود، داشتن روابط دوستانه و به دور از تشنج با همسایگان را برای موفقیت در این امر ضروری می‌دید. به عبارت دیگر، سیاست حسن همجواری ایران در قبال عراق و سایر کشورهای همسایه برخاسته از تلاش وی برای تحکیم موقعیت خود در مقابل لندن و مسکو بود.^(۱) در نتیجه، با توجه به اهمیت تثبیت قدرت در داخل، دو کشور از درگیر شدن با همسایگان اجتناب می‌کردند. بعد از به قدرت رسیدن جمال عبدالناصر در مصر در سال ۱۹۵۲ و مطرح شدن ناسیونالیسم رادیکال عربی به عنوان یک ایدئولوژی ضدامپریالیستی در دنیای عرب، طرفین همچنین مواضع مشترکی بر علیه ناصر و ناسیونالیسم رادیکال عرب داشتند.

هم‌سویی ایدئولوژیک میان دو رژیم نمودهای گوناگونی داشت. یکی از آنها عضویت دو کشور در پیمان سعدآباد بود که در ۸ ژوئیه سال ۱۹۳۷ بین ایران، عراق، ترکیه و افغانستان منعقد شد. از دیدگاه ایران هدف از انعقاد این معاهده رسمیت بخشیدن به اصول احترام به مرزها، عدم دخالت در امور داخلی کشورها، حل صلح‌آمیز اختلافات و عدم تجاوز به خاک یکدیگر بود که از زمان به قدرت رسیدن رضاشاه مبنا و اساس روابط ایران با همسایگان قرار گرفته بود.^(۲) دیگری پیمان دوستی میان دو کشور بود که در ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۷ در تهران منعقد شد. این پیمان متضمن صلح و دوستی خلل‌ناپذیر میان دو کشور بود و مأموران کنسولی و اعضای هیأت دیپلماتیک دو کشور را در نظر می‌گرفت و دو کشور را متعهد می‌ساخت که پیمان‌های دیگری برای بهبود امنیت در مناطق مرزی، استرداد مجرمین، تجارت و امور مربوط به تلگراف و پست منعقد نمایند. متعاقب آن در ۲۴ ژوئیه دو کشور پیمان دیگری منعقد نمودند که رهنمودهای مبسوطی

برای حل صلح‌آمیز اختلافات دربرداشت. (۳) انعقاد پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ بین ایران، عراق، انگلستان، ترکیه و پاکستان یکی دیگر از نمودهای سازگاری ایدئولوژیک میان دو کشور بود. هدف این پیمان متحد کردن کشورهای عضو (ایران، عراق، پاکستان، ترکیه و انگلیس) جهت محدود کردن نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه و مهار کمونیسم بود. انعقاد این پیمان نشانه استدراک خطر مشابه دو دولت ایران و عراق و بیانگر عمق دوستی میان دو کشور بود. (۴) البته آنچه گفته شد به این معنی نیست که دو کشور هیچ اختلافی با یکدیگر نداشتند. مسلماً اختلافاتی نیز موجود بود ولی با اتکا به دوستی میان طرفین تلاش دولتمردان هر دو کشور بر این بود که از طرق دیپلماتیک و صلح‌جویانه برای مشکلات موجود در روابط دو جانبه راه‌حل پیدا نمایند. مهم‌ترین این مشکلات به مسئله رژیم حقوقی حاکم بر اروند رود مربوط می‌شد. بحث مفصل در مورد اختلاف تهران و بغداد بر سر اروندرود خارج از حوصله متن حاضر است ولی به سبب نقش مهم این اختلافات در شعله‌ور ساختن آتش درگیری بین ایران و عراق در برهه پس از کودتای ۵ ژوئیه ۱۹۵۸، بررسی مختصر آن ضروری است. علاوه بر آن، کندوکاش در قضیه اروندرود از این مزیت برخوردار است که به خوبی نقش تفاهم دو کشور را در حل دوستانه اختلافات مهمی چون مسئله اروند به خوبی روشن می‌کند.

پیدایش مسئله اروند به جنگ‌های بی‌نتیجه میان ایران و عثمانی در قرن‌های پیش بازمی‌گشت که هم سبب و هم نتیجه آنها نامشخص بودن مرزهای میان دو کشور بود. با فروپاشی امپراتوری عثمانی به دنبال شکست آن در جنگ جهانی اول و پیدایش دو کشور ترکیه و عراق، ایران خود را با مشکل مرزهای تعریف نشده در دو جبهه مختلف روبرو یافت. در این مناقشه موضع دولت عراق آن بود که این کشور هم به صورت دوژور و هم به صورت دوفاکتو این آبراه را کنترل می‌کند. از سوی دیگر، دولت ایران مدعی بود که مرزهای دو کشور در این آبراه باید بر اساس خط تالوگ (بستر کانال اصلی) تعیین گردد. بالاخره بعد از چند دور مذاکرات، مقامات دو کشور در ۴ ژوئیه ۱۹۳۷ یک قرارداد مرزی و یک پروتکل امضا نمودند. بر اساس این قرارداد ایران حاکمیت عراق را بر تمامی اروندرود به استثنای منطقه‌ای در نزدیکی جزیره آبادان پذیرفت. مهم‌تر از همه آنکه، طرفین توافق کردند ظرف یکسال مقابله‌نامه‌ای برای رسیدگی به

امور مربوط به نگهداری و بهبود بخشیدن به کانال قابل کشتیرانی، راهنمایی کشتی‌ها، جمع‌آوری هزینه‌های عبور، اقدامات بهداشتی و غیره منعقد کنند. (۵) به این صورت دوستی و تفاهم میان دو کشور سبب شد که بزرگترین مشکل در روابط دو جانبه به آسانی حل و فصل گردد.

کودتای ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم و آغاز تنش‌های ایدئولوژیک

در ماه ژوئیه سال ۱۹۵۸ گروهی از افسران ارتش به رهبری کلنل عبدالکریم قاسم در یک کودتای موفق حکومت پادشاهی در عراق را سرنگون نموده و در این کشور حکومتی جمهوری تشکیل دادند. این تحول عمیق سیاسی در عراق سبب شد که روابط خارجی این کشور دچار یک تغییر جهت اساسی و بنیادین شده و در بستری نو قرار گیرد. علی‌رغم بروز دو کودتای دیگر در عراق در سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۶۸ که آخرین آنها منجر به قدرت رسیدن حزب بعث گردید، مسیر جدید سیاست خارجی عراق حفظ گردید. عامل اصلی این تداوم در سیاست خارجی مطرح شدن ناسیونالیسم رادیکال عربی به‌عنوان راهنمای سیاست خارجی عراق بود. یکی از کشورهایی که روابط عراق با آن اساساً متحول شد ایران بود. بخش زیر به بررسی علل این تغییرات و ابعاد مختلف آن می‌پردازد تا نشان دهد چگونه تنش‌های ایدئولوژیک ناشی از تحولات داخلی عراق منجر به ظهور پدیده‌ای به نام گروه‌های معارض در روابط دو کشور شد. مخالفین داخلی ملک فیصل رژیم وی را رژیمی وابسته به غرب می‌دانستند که سیاست‌های آن نه در خدمت مردم عراق و امت عرب بلکه در خدمت استعمار انگلیس بود. این برداشت‌ها سبب شد که در ماه ژوئیه سال ۱۹۵۸ گروهی از افسران عرب به رهبری کلنل عبدالکریم قاسم دست به کودتا زده ملک فیصل و خانواده‌اش را به قتل برسانند و دولتی جمهوریخواه در عراق تشکیل دهند. (۶)

از نظر ایدئولوژیک عبدالکریم قاسم، پس از او برادران عارف و نهایتاً بعضی‌ها معتقد به ناسیونالیسم عربی بودند. اولین و مهم‌ترین وجه ناسیونالیسم عربی که اصلی‌ترین عامل اختلاف بین دو کشور بود مخالفت آن با امپریالیسم غرب بود. از دیدگاه این مکتب فکری، استعمار غرب با پاره پاره کردن سرزمین‌های عربی و تقسیم آن به کشورهای مختلف باعث ایجاد

تفرقه و نهایتاً ضعف سیاسی، اقتصادی و نظامی اعراب در صحنه بین‌المللی گردیده بود. علاوه بر آن، ناسیونالیست‌های عرب بر این باور بودند که غارت و چپاول منابع ملت عرب به خصوص نفت این کشورها از سوی قدرت‌های بزرگ غربی نظیر انگلستان و فرانسه از عوامل دیگر ضعف اعراب است. آنها همچنین استعمار غرب را مسئول مستقیم تشکیل دولت یهود در فلسطین و تضييع حقوق اعراب فلسطینی می‌دانستند. لذا در درگیری میان دو ابرقدرت، عبدالکریم قاسم و رهبران بعدی عراق به مخالفت با آمریکا و متحدین غربی آن برخاسته و از اتحاد جماهیر شوروی که خود را طرفدار اعراب نشان داده بود حمایت می‌کردند. برخلاف آنها، رژیم شاه که با کودتای ۱۹۵۳ توسط آمریکا به اریکه قدرت بازگشته بود به روسیه به چشم اصلی‌ترین تهدیدی که بقای حکومت او را با خطر مواجه کرده بود می‌نگریست. از این رو طبیعی بود که در رقابت میان دو ابرقدرت شاه از غرب حمایت کرده و روسیه و متحدین منطقه‌ای آن را دشمن اصلی رژیم خود بینگارد. این موضع‌گیری‌های متضاد در قبال جنگ سرد اثرات فراوانی در تخریب روابط دو جانبه داشت به این دلیل که هر رژیم طرف مقابل را آلت دست امپریالیسم و عامل تشنج در منطقه می‌خواند. (۷)

اختلاف نظر بین ایران و عراق در قبال جنگ سرد بر سیاست‌های منطقه‌ای آنها نیز اثر گذاشته و این سیاست‌ها را در دو جهت متضاد سوق می‌داد. در حالی که رژیم شاه از اتحادهای منطقه‌ای که هدف آن مهار کمونیسم و تثبیت سلطه غرب بود حمایت می‌نمود، حکومت عبدالکریم قاسم و جانشینان وی مخالف این قبیل اتحادها و خواهان ارتباط نزدیک‌ترین دولت‌های عربی و اتحاد جماهیر شوروی بودند. لذا عبدالکریم قاسم در ماه مارس سال ۱۹۵۹ عراق را از پیمان بغداد خارج نمود. در مقابل رژیم شاه کماکان در پیمان بغداد که بعد از خروج عراق به ستو تغییر نام داد باقی ماند. دولت عراق در همان سال روابط دیپلماتیک را با اتحاد شوروی، چین و سایر کشورهای سوسیالیست برقرار نمود و به حزب کمونیست عراق که در دوران حکومت ملک فیصل ممنوع اعلام شده بود اجازه فعالیت داد. (۸) رژیم شاه به این حرکت‌های سیاسی عراق به دیده ناخشنودی می‌نگریست و معتقد بود که عراق در برابر نفوذ روسیه و گسترش کمونیسم در منطقه باز نموده است. (۹)

یکی دیگر از جنبه‌های تضاد ایدئولوژیک میان دو کشور مخالفت عبدالکریم قاسم و حکومت‌های پس از او با حکومت‌های پادشاهی بود. آنها مانند سایر ناسیونالیست‌های عرب معتقد بود که رژیم‌های پادشاهی مرتجع، منسوخ و دست‌نشانده غرب هستند. (۱۰) از دیدگاه آنها لازمه از میان بردن نفوذ غرب در منطقه خاورمیانه، ساقط کردن دولت‌های پادشاهی وابسته به آن در این بخش از جهان بود. (۱۱) از سوی دیگر، محمدرضا شاه تداوم حکومت خود و استمرار نفوذ غرب در منطقه را در گرو حفظ نظام‌های پادشاهی در منطقه می‌دید. از دیدگاه وی حکومت‌های سنتی (پادشاهی) تنها مانع موجود بر سر راه کمونیسم و ناسیونالیسم افراطی عربی در منطقه بودند. (۱۲) از این رو ایران با دعای ارضی عراق نسبت به کویت که برای اولین بار در سال ۱۹۶۲ مطرح شد به شدت مخالفت می‌کرد زیرا که آن را تلاشی در جهت تضعیف حکومت‌های پادشاهی و محافظه‌کار در منطقه خلیج فارس می‌دید. او همچنین نگران آن بود که تلاش‌های عراق و سایر دولت‌های ناسیونالیست عرب نظیر مصر و سوریه امنیت خلیج فارس و دریای عمان را به خطر بیندازد. این آبراه‌ها در صدور نفت ایران به خارج و وارد کردن مایحتاج کشور نقش حیاتی داشتند. علاوه بر آن فلات قاره ایران در خلیج فارس و دریای عمان دارای ذخایر سرشار نفت و گاز بود و تأسیسات نفتی و پتروشیمی کشور در سواحل این آبراه‌ها قرار داشت و به آسانی می‌توانست از سوی دریا مورد تهدید قرار گیرد. (۱۳)

یکی دیگر از وجوه اختلاف میان دو کشور کمک‌های مادی و معنوی رژیم‌های حاکم بر عراق به نیروهای انقلابی در منطقه خلیج فارس بود. یک مثال خوب کمک‌های عراق به دولت جمهوریخواه در یمن جنوبی و جنبش ظفار در کشور عمان بود. (۱۴)

جنبه دیگری از اختلاف ایران و عراق بر سر مسئله فلسطین بود. رژیم عراق به اسرائیل به عنوان غاصب سرزمین فلسطین، بزرگترین دشمن اعراب و عامل امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه نگاه می‌کرد و در تلاش‌های کشورهای عربی برای مقابله با اسرائیل سهیم بود. از سوی دیگر، از دهه ۱۹۵۰ به بعد دولت ایران وارد یک اتحاد سیاسی نزدیک با اسرائیل گردیده بود. انگیزه اصلی این اتحاد نزدیکی هر دو کشور به آمریکا و مخالفت سرسختانه دو طرف با کشورهای ناسیونالیست عرب و اتحاد شوروی بود. رژیم شاه همچنین امیدوار بود که بتواند از

تکنولوژی نظامی پیشرفته اسرائیل، استفاده کرده و پرسنل نظامی و اطلاعاتی خود را برای طی دوره‌های آموزشی پیشرفته به اسرائیل اعزام دارد. اسرائیل نیز متقابلاً به ایران به عنوان یک منبع قابل اطمینان تأمین انرژی خود می‌نگریست. (۱۵) لذا مسئله اسرائیل به عنوان یکی از عوامل تنش در روابط ایران و عراق مطرح بود.

یکی دیگر از ابعاد تعارضات ایدئولوژیک بین دو کشور مسئله متحد کردن سرزمین‌های عرب‌نشین تحت یک حکومت واحد بود. ناسیونالیست‌های عرب منجمله حکام عراق معتقد بودند که مرزهای بین کشورهای عربی باید برچیده شده و تمام اراضی که اعراب در آن سکونت داشتند باید تحت حاکمیت یک دولت واحد قرار گیرد. (۱۶) رژیم شاه مخالف اندیشه وحدت سیاسی اعراب بود زیرا اگر این تلاش‌ها با موفقیت روبه‌رو می‌گردید قدرت و نفوذ دولت‌های ناسیونالیست عرب را افزایش می‌داد و منجر به تضعیف شاه و سایر حکومت‌های محافظه‌کار در منطقه خاورمیانه می‌گردید. از دیدگاه شاه حمایت ناسیونالیست‌های عرب از وحدت اعراب پوششی بود برای نقشه اصلی آنها یعنی تسلط بر منابع طبیعی کشورهای شیخ‌نشین حاشیه جنوبی خلیج فارس که مهم‌ترین آنها نفت بود. (۱۷) رژیم شاه همچنین نگران بود که اندیشه وحدت اعراب یکپارچگی ایران را با تهدید جدی مواجه سازد. ناسیونالیست‌های عرب به استان خوزستان که دارای جمعیت قابل ملاحظه‌ای از اعراب است با عنوان ساختگی «عربستان» اشاره می‌کردند و با فراهم کردن کمک‌های سیاسی مالی و نظامی از اعراب این بخش از ایران می‌خواستند که از ایران جدا گردند. از آنجایی که خوزستان دارای موقعیتی استراتژیک در کنار سواحل خلیج فارس بود و بخش عمده‌ای از منابع نفت، گاز و تأسیسات و پتروشیمی ایران را در خود جای داده و حداقل چهار بندر از بنادر مهم ایران در سواحل آن جای داشتند، رژیم شاه نسبت به دعاوی بعضی کشورهای عرب به خصوص عراق نسبت به این منطقه بسیار حساس بود. (۱۸)

رژیم شاه همچنین نگران تلاش‌های دولت عبدالکریم قاسم و پس از او حکومت بعث عراق برای تغییر نام خلیج فارس به نام ساختگی خلیج عربی بود. از دیدگاه وی دعاوی ارضی عراق نسبت به خوزستان و تغییر نام خلیج فارس نه تنها تهدیدی نسبت به امنیت ملی کشور و

یکپارچگی آن بود بلکه خطری برای هویت ایرانیان به عنوان یک ملت غیرعرب محسوب می‌شد. (۱۹)

تأثیر اختلافات ایدئولوژیک بر روابط دوجانبه پس از کودتای ۱۹۵۸

پس از سقوط حکومت ملک فیصل تحت تأثیر اختلافات ایدئولوژیک که در بالا ذکر شد روابط ایران و عراق به سرعت به تیرگی گرایید. تیرگی روابط ابتدا به صورت ظهور مجدد اختلافات ارضی بر سر اروندرود جلوه نمود ولی به سرعت بر سایر جوانب تعاملات میان دو کشور اثری سوء گذاشت. (۲۰) ایجاد تنش در روابط دوجانبه زمینه را برای توسل به گروه‌های معارض کرد به عنوان ابزار فشار فراهم کرد.

این بخش ابتدا اثرات اختلاف ایدئولوژیک را بر روابط سیاسی دوجانبه مورد بررسی قرار می‌دهد تا نشان دهد که تیرگی روابط چگونه سبب شد گروه‌های معارض در روابط دوجانبه نقش ایفا می‌کنند. در این ارتباط ریشه‌های ناسیونالیسم کردی مورد بحث قرار می‌گیرد و سپس پیشینه فعالیت‌های گروه‌های کرد در هر دو کشور به اختصار بررسی می‌گیرد و آن‌گاه نقش گروه‌های کرد در روابط دوجانبه مورد تجزیه و تحلیل واقع می‌شود.

پس از کودتای ژوئیه ۱۹۵۸ علی‌رغم اینکه ایران سریعاً دولت جدید عراق را مورد شناسایی قرار داد، روابط دو کشور تحت تأثیر عواملی که در بالا در مورد آن بحث شد رو به تیرگی گذاشت تا اینکه در دسامبر ۱۹۵۹ یعنی یک سال و چهار ماه پس از به قدرت رسیدن قاسم اولین نمودهای عینی تضادهای ایدئولوژیک میان دو رژیم تجلی یافت. مهم‌ترین آنها تجدید اختلاف دو کشور بر سر اروندرود بود. مواد ۴ و ۵ قرارداد ۱۹۳۷ که به اختلافات دو کشور بر سر اروندرود خاتمه داد مقرر می‌داشت که بعد از امضای قرارداد کمیسیون مشترکی بین دو کشور تشکیل گردد که مرزهای میان دو کشور را معین و علامت‌گذاری نموده و مهم‌تر آنکه اداره امور مربوط به اروندرود را به عهده گیرد. در آوریل ۱۹۴۹ دولت ایران پیش‌نویس موافقت‌نامه‌ای در مورد تشکیل کمیسیون مقرر شده برای اداره اروندرود را به دولت عراق ارائه داد. متقابلاً ۱۵ ماه بعد دولت عراق پیشنهاد کرد که کمیسیون مشترک تنها نقش مشاورتی داشته باشد و نه آن‌طور که

قرارداد ۱۹۳۷ مقرر می‌داشت یک نهاد اجرایی با صلاحیت‌های لازم. علی‌رغم مذاکرات بر سر اختیارات کمیسیون هیچ توافقی حاصل نشد. (۲۱) در این فاصله دولت عراق علی‌رغم مفاد قرارداد ۱۹۳۷ درآمدهای حاصله از عوارضی که از کشتی‌های ایرانی بابت استفاده از اروند دریافت می‌نمود را صرف بهسازی این آبراه نساخته و به مصارف دیگر اختصاص داد. در سال ۱۹۵۹ دولت ایران این اقدام عراق را تقبیح نمود. در واکنش دولت عراق اعلام داشت که اروندرود تحت حاکمیت کامل عراق قرار دارد. در پاسخ رژیم شاه اعلام داشت که ایران بر نیمی از اروندرود حاکمیت دارد. (۲۲) بدین شکل قرارداد ۱۹۳۷ عملاً زیرپا گذاشته شد.

اختلافات بر سر اروند به سرعت به سایر ابعاد روابط دوجانبه سرایت کرد. دولت عراق دعاوی ارضی را نسبت به استان خوزستان و به خصوص خرمشهر مطرح نمود، اقدام به اخراج بعضی اتباع ایرانی مقیم عراق کرد و همچنین محدودیت‌های جدیدی برای اشتغال سایر اتباع ایرانی ساکن در عراق قائل شد. جنگ تبلیغاتی میان دو کشور اوج گرفت. نیروهای مسلح طرفین به حالت آماده‌باش درآمدند و دو کشور اقدام به ساخت استحکامات مرزی نمودند. با این همه شاه که نگران ضعف نظامی ایران نسبت به عراق بود از کشیده شدن به ورطه جنگ اجتناب نمود. (۲۳)

ظهور گروه‌های معارض کرد در روابط دوجانبه

پیدایش ناسیونالیسم کردی به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم باز می‌گردد. سه عامل در ظهور ناسیونالیسم کردی مؤثر بود. نخستین آنها آشنایی فرزندان خانواده‌های متمول کرد با اندیشه‌های ناسیونالیستی در حین تحصیلشان در اروپا بود (۲۴)، در عین حال رشد ناسیونالیسم ترکی در امپراتوری عثمانی بعد از شکل‌گیری نهضت ترک‌های جوان در سال ۱۹۰۸ و تلاش‌های آنها جهت اتحاد ترک‌ها یا پان‌ترکیسم نیز در پیدایش ناسیونالیسم کردی تا حد زیادی مؤثر بود. (۲۵) بروز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ نیز یکی از رخدادهای مهمی بود که سبب تقویت ناسیونالیسم کردی گشت. شکست عثمانیان در جنگ زمینه مناسبی را برای رشد ناسیونالیسم کردی فراهم کرد زیرا از یک‌سو باعث فروپاشی خلافت عثمانی شد و از سوی دیگر سبب تماس

روشنفکران کرد با توده‌های مردم کرد شد. بعد از پایان جنگ در سال ۱۹۱۸ نمایندگان از مردم کرد در کنفرانس ورسای که قرار بود تکلیف مستملکات امپراتوری عثمانی را تعیین نماید حضور یافتند. هدف از این حضور آن بود که از قدرت‌های پیروز در جنگ بخواهند که با پذیرش حق تعیین سرنوشت مردم کرد با ایجاد یک کشور برای اکراد موافقت نمایند. (۲۶) اما این تلاش‌ها به دلایل مختلف به نتیجه نرسید و سرزمین‌های کردنشین امپراتوری عثمانی بین کشورهای تازه تأسیس ترکیه، عراق و سوریه تقسیم شدند.

سابقه اولین قیام‌های مسلحانه کردها برای نیل به نوعی استقلال سیاسی به اواخر قرن نوزدهم میلادی باز می‌گردد. در سال ۱۸۷۸ یکی از رهبران کرد به نام شیخ عبداللہ با جلب حمایت بعضی از قبایل کرد در دو سوی مرز ایران و امپراتوری عثمانی نیروی مسلحی را سازماندهی کرد. او در سال ۱۸۸۰ با هدف تشکیل یک دولت کرد به خاک ایران حمله کرد و تا حوالی ارومیه پیشروی نمود اما با حضور نیروهای نظامی ایران مجبور به عقب نشینی به خاک عثمانی شد. (۲۷) دومین قیام بزرگ کردها در ترکیه رخ داد. در فوریه ۱۹۲۵ شیخ سعید، یکی از شیوخ طریقه نقشبندی، بر علیه دولت آتاتورک قیام کرد. هدف شیخ سعید تشکیل یک دولت مستقل کرد بود که در آن قوانین شریعت اسلام رعایت گردد. اما دولت ترکیه او را پس از دو ماه دستگیر و سپس اعدام نمود. (۲۸) تقریباً بلافاصله پس از خیزش شیخ سعید قیام دیگری از سوی کردهای ترکیه که در حوالی کوه آرارات زندگی می‌کردند آغاز گشت. گرچه این قیام به وسیله شیوخ محلی کرد رهبری می‌شد ولی سازماندهی آن را گروهی که به نام «سازمان آزادیبخش کردی» یا «خویبون» شناخته می‌شد به عهده داشت. قیام «خویبون» عاقبت در سال ۱۹۳۰ توسط دولت ترکیه سرکوب شد. (۲۹) پس از قیام «خویبون» کردهای ترکیه بار دیگر در سال ۱۹۳۰ در منطقه‌ای کوچک به نام «درسیم» که در شرق آناتولی در مرکز ترکیه قرار داشت قیام نمودند. رهبری قیام «درسیم» را شیوخ کرد بر عهده داشتند که آن را خیزشی مذهبی بر علیه حکومت لائیک آتاتورک می‌دانستند. عاقبت دولت ترکیه در سال ۱۹۳۸ توانست این شورش را سرکوب نماید. (۳۰)

نهضت کردهای عراق

در عراق دو گروه که از نظر پایگاه اجتماعی و دیدگاه‌هایشان کاملاً متمایز بودند برای رهبری ناسیونالیسم کردی با یکدیگر رقابت می‌کردند: گروه نخست وابسته به بزرگان قبایل کرد بودند که از حمایت مقام‌های مذهبی نیز برخوردار بودند. گروه دوم روشنفکران چپ‌گرای کرد بودند که وابستگی به بزرگان قبایل کرد نداشتند و اعتقاد به اصلاحات عمیق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در جامعه کرد داشتند که اگر در انجام آن موفق می‌شدند ساختار قبیله‌ای جامعه کرد کاملاً از بین می‌رفت. گروه اخیر خواهان ایجاد یک جامعه سوسیالیستی در کردستان مستقل خود بودند. همچنان‌که نشان داده خواهد شد رابطه این دو گروه رابطه‌ای بسیار پرتنش بود. در ابتدا گروه نخست رهبری بلامنازع حرکت‌های ناسیونالیستی کرد را در دست داشت ولی به تدریج از ۱۹۷۵ به بعد گروه دوم نیز جای پای در بین کردها برای خود باز کرد و در رهبری جنبش‌های جدایی طلب کرد نقش مهمی ایفا نمود. نماینده گروه اول ملا مصطفی بارزانی بود که وابسته به خانواده‌ای از شیوخ کرد بود. او در سال ۱۹۴۶ هنگامی که در ایران به سر می‌برد حزب دموکرات کردستان را پایه‌گذاری کرد. نماینده گروه دوم جلال طالبانی بود که تا سال ۱۹۷۵ در حزب دموکرات کردستان عضویت داشت یا بر علیه آن فعالیت می‌کرد. در این سال سازمانی مستقل به نام جبهه میهنی کردستان تشکیل داد که امروز یکی از دو سازمان مهم سیاسی در کردستان عراق است.

از سال ۱۹۱۸ که انگلستان بر عراق تسلط یافت تا سال ۱۹۵۸ که کودتای عبدالکریم قاسم به نفوذ انگلستان بر این کشور خاتمه داد لندن به شدت مخالف تشکیل یک دولت کرد در کردستان عراق و یا اعطای خودمختاری به کردها بود. در درجه اول دولت انگلستان خواهان حفظ کنترل خود بر منابع نفتی ولایت موصل بود که امتیاز آن در دست شرکتی به نام شرکت نفت ترکیه بود. بیش از نصف سهام آن را شرکت‌های نفتی انگلیسی در دست داشتند. دوم آنکه حیات اقتصادی عراق وابسته به درآمدهای حاصل از فروش نفت ولایت موصل بود. پاسخ مثبت به درخواست‌های کردها به معنای نابودی عراق بود. دیگر آنکه کنترل نفت ولایت موصل یکی از ابزار مهم نفوذ انگلیس در عراق بود که در صورت برآورده شدن خواسته‌های کردها از دست

می‌رفت. دولت ملک فیصل نیز به دلایل مشابهی با خواسته‌های کردها مخالف بود. از یک سو از دست دادن درآمدهای نفتی این منطقه برای دولت عراق غیرقابل تحمل بود. از سوی دیگر دولت عراق اعطای خودمختاری به کردها را مغایر حق حاکمیت خود بر عراق می‌دید و به آن به عنوان گامی به سوی جدا شدن ولایت کردنشین موصل از عراق می‌نگریست. (۳۱)

اولین قیام کردها در عراق در اوایل دهه ۱۹۲۰ در دوران قیومت بریتانیا رخ داد. در این سال شیخ محمود برزنجی از شیوخ کرد و از اعضای طریقه نقشبندی که والی وقت سلیمانیه نیز بود به مخالفت با قیومت بریتانیا برخاست و اقدام به قیام مسلحانه نمود. او در درگیری با قوای انگلیس شکست خورد و نهایتاً در سال ۱۹۳۰ به جنوب عراق تبعید گردید. (۳۲)

بعد از شیخ محمود برزنجی پرچم ناسیونالیسم کردی به دست یکی از نوه‌های وی به نام ملامصطفی بارزانی رسید. قبیله وی در منطقه‌ای به نام بارزان زندگی می‌کردند که در نزدیکی سرچشمه رودخانه زاب بزرگ قرار داشت. بعد از به راه‌اندازی قیام‌های متعدد که منجر به درگیری با ارتش عراق شد ملامصطفی بارزانی و برادرش احمد که از روحانیون کرد بود عاقبت ناچار شدند به ترکیه بگریزند. تنها در سال ۱۹۳۳ بود که دولت عراق به برادران بارزانی اجازه داد مجدداً به عراق مراجعت نمایند. ولی به دستور مقامات دولتی ملامصطفی به شهر سلیمانیه در کردستان عراق منتقل شد و در خانه‌ای که برای او در نظر گرفته شده بود محبوس گردید. در ژوئن ۱۹۴۳ او از حبس گریخت و از طریق خاک ایران خود را به زادگاهش بارزان رساند و شروع به تبلیغ عقاید ناسیونالیستی در میان کردها نمود. با توجه به عدم محبوبیت دولت ملک فیصل که کردها آن را ضد کرد می‌دانستند، وی به زودی طرفداران زیادی را به دور خود گرد آورد (۳۳) و در سال ۱۹۴۳ مجدداً اقدام به قیام بر علیه دولت نمود که منجر به درگیری شدید میان پیشمرگه‌های کرد وابسته به ملامصطفی از یک سو و ارتش عراق از سوی دیگر گردید. در این نبرد واحدهای ارتش عراق که از پشتیبانی نیروی هوایی ارتش انگلیس و نیروی هوایی عراق بهره‌مند بودند بر بارزانی‌ها غلبه کردند. کمک قبایل کرد مخالف بارزانی‌ها نقش اساسی در پیروزی ارتش عراق داشت. اقدام دولت ترکیه در بستن مرزهایش نیز به پیروزی ارتش عراق کمک کرد زیرا آزادی حرکت و مانور قوای ملامصطفی را محدود نمود. در این حال ملامصطفی و قبیله‌اش که بالغ بر

۹۰۰۰ نفر می‌شدند به طرف شرق حرکت کرده وارد خاک ایران شدند. از این تعداد ۳۰۰۰ تن را پیشمرگه‌های مسلح کرد تشکیل می‌دادند. به دنبال آن ملامصطفی مدتی در ایران بود. در همین ایام بود که او حزب دموکرات کردستان را تأسیس کرد. سپس در سال ۱۹۴۶ از طریق ایران راهی شوروی شد و تا زمان کودتای عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ در این کشور باقی ماند. (۳۴)

در سال ۱۹۴۲ در شهر کرکوک واقع در منطقه کردنشین عراق گروهی از اکراد حزبی به نام حزب ناسیونالیست کرد که مخفف آن به کردی «حوا» بود تأسیس کردند. رهبری حزب در دست گروهی از روشنفکران کرد بود که به شدت تمایلات چپگرایانه داشتند. بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم از خاکستر «حوا» و حزب دموکرات کردستان که ملامصطفی بارزانی مؤسس آن بود، حزب دموکرات کردستان متحد تشکیل شد که در ابتدای امر به طور زیرزمینی به فعالیت می‌پرداخت. در سال ۱۹۵۲، ابراهیم احمد که کمونیست بود به دبیرکلی این حزب انتخاب گردید و ملامصطفی بارزانی که در شوروی به سر می‌برد در غیاب به رهبری حزب برگزیده شد. این امر ظاهراً بدون اطلاع و رضایت ملامصطفی انجام گردید. در میان مردم کرد شهرت او به عنوان رهبر قیام کردها سبب محبوبیت فوق‌العاده وی گردیده بود. در سال ۱۹۵۸ بعد از لغو قانون ممنوعیت احزاب، حزب دموکراتیک کردستان متحد توانست به طور علنی وارد صحنه سیاسی عراق گردد. (۳۵) بعد از پیروزی کودتا در ژوئیه ۱۹۵۸، عبدالکریم قاسم که خواهان تحکیم رژیم نو پای خود بود مواضع معتدل‌تری در قبال کردها اتخاذ نمود تا بدین ترتیب حمایت این بخش بزرگ از جمعیت عراق را برای حکومت جدید کسب نماید. لذا او تمام کردهایی را که در قیام مسلحانه بر علیه دولت پیشین شرکت کرده بودند را مورد عفو عمومی قرار داد و از ملامصطفی نیز که در آن زمان در پراگ پایتخت چکسلواکی سابق به سر می‌برد دعوت نمود تا به عراق مراجعت نماید. به گروه‌های سیاسی کرد نیز اجازه داده شد تا به طور قانونی به فعالیت بپردازند. قانون اساسی موقت عراق نیز که توسط رژیم قاسم تنظیم شده بود از کردها به نام یکی از دو قومی که ملت عراق را تشکیل می‌دادند نام می‌برد. (۳۶) در ابتدا این اقدامات سبب کسب حمایت کردها از رژیم جدید گردید و این امید را در میان آنان برانگیخت که سایر خواسته‌های آنان نظیر اعطای خودمختاری، دادن سهم عادلانه‌ای از پروژه‌های توسعه اقتصادی و خدمات عمومی به

کردستان و اعتلای فرهنگ و زبان کردی نیز با پاسخ مساعد دولت روبه‌رو گردد. اما با گذشت زمان مشخص گردید که قاسم هیچ قصد جدی برای پاسخ به مطالبات کردها نداشته و به‌خصوص خودمختاری برای کردها را مغایر با اهداف خود مبنی بر تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر در عراق می‌دید. (۳۷) علاوه بر آن، بسیاری از نظامیانی که قاسم را در کودتا یاری داده بودند در دوران حکومت پادشاهی در جنگ بر علیه کردها شرکت مستقیم داشتند و به شدت مخالف دادن خودمختاری به کردها بودند. از این رو حتی اگر قاسم مایل بود به خواسته‌های کردها پاسخ مثبت دهد، مخالفت سایر همقطاران نظامیش او را از این امر باز می‌داشت. (۳۸)

در این اثنا ملامصطفی اقدام به تحکیم پایه‌های قدرت خود در عراق نمود. او با عزمی راسخ کمونیست‌ها را از حزب دموکرات کردستان متحد پاکسازی کرد و به این ترتیب امکان چالش‌های درون حزبی را تا حد زیادی کاهش داد. او نام حزب را نیز به نام قدیمی آن یعنی حزب دموکرات کردستان بازگرداند. (۳۹) از سوی دیگر، با استفاده از آزادی عملی که یافته بود و نیز امکاناتی که در اختیار داشت به سرکوب قبایل رقیب پرداخت و نفوذ سیاسی خود را در کردستان گسترش داد. به این ترتیب بخش عمده‌ای از کردستان عراق که از مرزهای ترکیه شروع می‌شد و تا سلیمانیه ادامه می‌یافت تحت اختیار او قرار گرفت. عبدالکریم قاسم که نگران قدرت گرفتن ملامصطفی و حزب دموکرات کردستان بود با نگرانی فعالیت‌های آنها را تعقیب می‌نمود. برای تضعیف بارزانی او اقدام به برقرار کردن رابطه با قبایل مخالف بارزانی‌ها نظیر «سورچی» و «هرکی» نمود و بسیاری از اعضای حزب دموکرات کردستان را دستگیر نمود و شاخه‌های حزب در استان‌های دیگر عراق را تعطیل کرد. اندکی بعد این اقدامات سبب بروز جنگ بین قوای ملامصطفی از یکسو و دولت مرکزی عراق از سوی دیگر گردید. (۴۰) این جنگ به‌طور متناوب تا سال ۱۹۷۵ به طول انجامید.

تیرگی روابط ایران و عراق و ایفای نقش گروه‌های معارض کرد در روابط دوجانبه

بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ دولت ایران به دلایل متعدد داخلی و خارجی در کمک به

کردهای عراق تردید داشت. تنها از سال ۱۹۶۵ به بعد بود که رژیم شاه مصممانه به حمایت از کردها برخاست. در این راستا دولت شاه از حمایت آمریکا و اسرائیل که هر دو به دلایل خود خواهان تضعیف دولت عراق بودند برخوردار بود. دولت عراق برای مقابله با دولت ایران در درجه اول تلاش کرد تا با استفاده از قدرت نظامی کردها را سرکوب نماید. به موازات آن رژیم‌های متوالی در عراق سعی کردند کردها، اعراب و بلوچ‌های ایران را تحریک به قیام بر علیه حکومت شاه نمایند. هنگامی که شکست این تلاش‌ها در سال ۱۹۷۴ بر رهبران این کشور آشکار شد، تصمیم گرفتند از طریق مذاکرات سیاسی و دادن امتیازات ارضی به ایران رژیم شاه را از حمایت اکراد بازدارند و قیام کردها را سرکوب نمایند. انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر که حاکمیت ایران را بر نیمی از اروند به رسمیت شناخت و نهایتاً سبب سرکوب حرکت کردها شد نمود اصلی این سیاست‌ها بود.

گرچه سابقه تیرگی مناسبات ایران و عراق به سال‌های آغازین حکومت قاسم باز می‌گردد ولی عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مختلفی مانع از آن شد که شاه بلافاصله از اختلاف بین دولت عراق و کردها برای اعمال فشار بر دولت این کشور سود جوید. در سطح بین‌المللی نگرانی عمده امنیتی رژیم شاه نسبت به آنچه آن را تلاش‌های شوروی برای سرنگونی حکومت خود می‌دانست مانع از آن می‌شد که او با درگیر شدن با رژیم عراق همزمان مشکلات تازه‌ای برای خود به وجود بیاورد. در سطح منطقه‌ای درگیری رژیم شاه با حکومت عبدالناصر در مصر و ضعف نظامی ایران نسبت به عراق عوامل بازدارنده دیگری بودند. در داخل، رژیم شاه نگران سستی پایه‌های رژیم خود بود و چه بسا این نگرانی وجود داشت که کمک به گسترش قیام کردها در عراق بر کردستان ایران نیز اثر گذاشته و مجدداً شعله‌های ناسیونالیسم کردی را مشتعل سازد. به موازات اینها باید به ضعف اقتصادی ایران نیز در این ایام اشاره داشت. لذا اولین حرکت‌های ایران در کمک به کردها با احتیاط و شک و تردید همراه بود. در ماه مه سال ۱۹۶۱ رژیم شاه برای نخستین بار اقدام به ارسال مخفیانه اسلحه و مهمات برای کردها نمود. به گفته اوبالانس بخش عمده این کمک به کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان فرستاده شد که اعضای آن را رقبای سیاسی ملامصطفی که متمایل به چپ بودند تشکیل می‌دادند. برای تماس و دریافت کمک از

دولت ایران کمیته مرکزی حزب اقدام به برقراری تماس مخفیانه از طریق مناطق کردنشین هم‌مرز ایران با دولت شاه نموده بود. دولت شاه همچنین یک دستگاه رادیویی در اختیار کمیته مرکزی قرار داد که از آن طریق اخبار شمال عراق و تبلیغات بر علیه رژیم قاسم به درون خاک عراق پخش می‌شد. (۴۱)

کودتای ۸ فوریه ۱۹۶۳ در عراق که منجر به سرنگونی عبدالکریم قاسم و به قدرت رسیدن سرهنگ عبدالسلام عارف گردید سبب تشدید اختلافات میان دو کشور گردید. دولت ژنرال عبدالسلام عارف که جانشین حکومت پیشین گردید متمایل به مصر بود. یکی از علل این تمایل عقد پیمان اتحاد نظامی میان عراق و مصر در ۲۶ ماه مارس سال ۱۹۶۴ بود. لازم به یادآوری است که این ایام مصادف با به اوج رسیدن خصومت بین دولت جمال عبدالناصر در مصر از یک سو و دولت شاه از سوی دیگر بود. رژیم شاه که به دولت مصر به عنوان تهدید جدی نسبت به رژیم خود می‌نگریست به شدت نگران نزدیکی عراق به مصر بود. این امر سبب افزایش وجوه اشتراک میان دولت ایران و کردهای عراق گشت زیرا هر دو طرف مخالف عبدالناصر و تلاش‌های او برای اتحاد اعراب بودند و وحدت عربی را به شدت برای منافع خود خطرناک می‌دیدند. در این اثنا مشکلات دیگری بروز کرد که بر وخامت روابط بین ایران و عراق افزود. از این دست باید به اختلاف دو کشور بر سر استفاده از حوزه نفتی مشترکی که در دو سوی مرزهای دو کشور در حوالی نفت شهر ایران و خانقین عراق بود اشاره کرد. مشکل دیگر، اختلاف در مورد مرزها در منطقه خلیج فارس بود. علت این امر اختلافات آنها بر سر اروند رود بود که مانع از آن می‌شد که مرزهایشان در خلیج فارس به درستی تعیین گردد. علی‌رغم دو بار مسافرت مقامات عالی‌رتبه دولت عارف در ۲۵ فوریه ۱۹۶۴ و اکتبر ۱۹۶۸، این مشکلات کماکان به قوت خود باقی ماند. (۴۲)

تحولاتی که در نیمه اول دهه ۱۹۶۰ در ایران و محیط پیرامون آن رخ داد مواضع ایران را نسبت به کمک به کردهای عراق تغییر داد. در سال ۱۹۶۲ چند عامل سبب بهبودی روابط ایران و عراق شد. کاهش تشنج در روابط شرق و غرب به بهبود روابط ایران و روسیه کمک کرد. ظهور موشک‌های بالستیک قاره پیما و درک این نکته از سوی دولتمردان شوروی که امریکا احتیاج به

استفاده از خاک ایران برای استقرار موشک‌های خود برای حمله به روسیه ندارد منجر به آن شد که آنها قول‌های شاه را مبنی بر عدم اجازه به ایالت متحده برای استقرار موشک‌های هسته‌ای در خاک خود بپذیرند. دولت شاه نیز به این نکته پی برده بود که در برابر تهدیدات جدیدی که در منطقه خاورمیانه در حال ظهور بود کار زیادی از دست امریکا برای حمایت از رژیم وی بر نمی‌آمد. (۴۳) از این رو او امیدوار بود که بهبود روابط با مسکو نه تنها سبب کاهش تهدید مستقیم شوروی نسبت به رژیم وی گردد بلکه همچنین مانع از آن شود که اتحاد شوروی از دشمنان داخلی و منطقه‌ای او حمایت نماید. (۴۴) به این ترتیب نگرانی‌های ایران از جانب شوروی تا حد زیادی تخفیف یافت. یکی دیگر از تحولات مهم این دوره تغییر توازن قوا در منطقه به نفع ایران بود. شاه با تشکیل «سازمان همکاری‌های منطقه‌ای» متشکل از کشورهای غیر عرب خاورمیانه و نیز «جبهه متحد اسلامی» با ملک فیصل موقعیت منطقه‌ای خود را تثبیت کرد. (۴۵) تقویت بنیه نظامی ایران و تثبیت رژیم در داخل نیز نقش مهمی در ارزیابی مجدد مواضع ایران نسبت به قیام کردها داشت.

بعد از کودتای سرهنگ عبدالسلام عارف در سال ۱۹۶۳ تغییری در مواضع دولت نسبت به کردها به وجود نیامد. هدف دولت جدید تثبیت موقعیت خود در داخل کشور و تمرکز قدرت در دست خود بود. علاوه بر آن اعضای دولت جدید حداقل در شعار طرفدار وحدت اعراب بودند و در این چارچوب اعطای خودمختاری به کردها را در تناقض با شعارهای خود مبنی بر لزوم یکپارچگی سرزمین‌های عربی می‌دیدند. (۴۶) لذا خصومت میان کردها و دولت عراق به قوت خود باقی ماند.

در نیمه دوم سال ۱۹۶۵، دولت شاه بار دیگر کمک‌های خود را به کردها آغاز کرد اما این بار نه به اعضای کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان بلکه به ملامصطفی بارزانی. علت همکاری ایران با ملامصطفی برطرف شدن نگرانی‌های دولت در مورد کمونیست بودن وی بود. این کمک‌ها با اعتراض دولت عبدالسلام عارف روبه‌رو گردید. اما رژیم شاه مدعی شد که کمک‌های ایران به کردهای عراق تنها از نوع کمک‌های انسان‌دوستانه است. (۴۷)

دولت عراق که معتقد بود کمک‌های نظامی ایران نقش مهمی در قدرت بخشیدن به قوای

ملا مصطفی بارزانی دارد، در چهارم ماه مه ۱۹۶۶ برای بستن راه‌های کوهستانی در منطقه مرزی بین ایران و عراق به این ناحیه حمله کرد. اما این عملیات با ناکامی مواجه شد. لذا دولت عراق برای آتش بس با ملا مصطفی به توافق رسید. این آتش بس از سال ۱۹۶۶ تا سال ۱۹۶۸ دوام آورد. (۴۸)

در این فاصله در طی کودتایی در ماه ژوئیه سال ۱۹۶۸ حزب بعث با کمک بعضی واحدهای ارتش عراق اقدام به کودتا بر علیه عبدالرحمان عارف نمود و حکومت او را سرنگون کرد. با به قدرت رسیدن ژنرال حسن البکر پس از کودتای ۱۹۶۸ روابط ایران و عراق بیش از پیش وخیم شد. برخلاف دولت‌های پیشین عراق که توجه خود را معطوف به منطقه شرق مدیترانه یعنی حوزه درگیری اعراب و اسرائیل کرده بودند، بعضی‌ها خواهان ایفای نقش مهم‌تری در خلیج فارس بودند. از نظر بعضی‌ها اعلام تصمیم دولت بریتانیا مبنی بر خروج نیروهایش از خلیج فارس و خلاء حاصل از آن زمینه مساعدی برای تسلط عراق به خلیج فارس پدیده آورده بود. از سوی دیگر، دولت بعث امیدوار بود که با خروج بریتانیا از منطقه بتواند به گونه‌ای بر تحولات سیاسی در امیرنشین‌های تحت قیمومت انگلستان اثر بگذارد که دولت‌هایی در این شیخ‌نشین‌ها به حکومت برسند که طرفدار ناسیونالیسم عربی از نوع بعضی آن باشند. (۴۹) این امر از یک سو باعث کاهش نفوذ قدرت‌های غربی و از سوی دیگر ایران می‌گردید و راه را برای گسترش نفوذ عراق هموار می‌نمود. با تبدیل شدن خلیج فارس به حوزه جدیدی از رقابت بین دو کشور دامنه اختلافات ایران و عراق گسترده‌تر شد. یکی از پیامدهای این امر تشدید جنگ تبلیغاتی میان دو کشور بود. دولت عراق مدعی بود که مهاجرت ایرانیان به شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس با هدف ایرانی کردن این سرزمین‌ها صورت می‌گیرد. در همین راستا دستگاه‌های تبلیغاتی عراق به دعاوی ایران نسبت به بحرین به عنوان یکی دیگر از نشانه‌های توسعه‌طلبی ایران در سرزمین‌های عربی اشاره می‌کردند. دولت عراق همچنین بر ماهیت به اصطلاح عربی خلیج فارس تأکید می‌نمود. (۵۰)

در ماه آوریل سال ۱۹۶۹، اختلافات دو کشور بر سر اروند رود مجدداً شعله‌ور شد. در این ماه دولت عراق به دولت ایران اعلام نمود که با توجه به حاکمیت عراق بر اروند رود تمام

کشتی‌های ایرانی موظف هستند پس از ورود به اروند پرچم ایران را از فراز کشتی پایین بیاورند و تمام ملوانان ایرانی حاضر در کشتی باید از کشتی‌ها خارج گردند. در پاسخ دولت ایران قرارداد ۱۹۳۷ را ملغی اعلام نمود و واحدهای نیروی دریایی و هوایی را مأمور حفاظت از کشتی‌های ایران در اروند رود نمود. در پاسخ دولت عراق باردیگر دعاوی ارضی خود را نسبت به خوزستان مطرح نمود. صالح مهدی عمّاش، معاون نخست وزیر عراق، مدعی شد که علی رغم میل سکنه عرب آن دولت بریتانیا خوزستان را به خاک ایران منضم نموده است. (۵۱) این کشور همچنین اقدام به اخراج نزدیک به سی هزار تن از ایرانیان مقیم عراق نمود. بعد از خارج شدن نیروهای انگلیس از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ و تجدید حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی، دولت عراق ایران را متهم به اشغال ارضی عربی نموده و روابط سیاسی خود با تهران را قطع نمود. به موازات این تحولات درگیری‌های مرزی متعددی بین دو کشور رخ داد که نمودی از شدت گرفتن تشنج‌های سیاسی بود. (۵۲)

در صحنه داخلی دولت عراق مانند اسلاف خود هیچ تمایلی واقعی به اعطای خودمختاری به کردها نداشت. لذا علی‌رغم انجام چند دور مذاکرات بین طرفین هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد و جنگ مجدداً آغاز گشت. رژیم شاه از این فرصت استفاده نمود و کمک‌های نظامی خود به کردها را افزایش داد. در این راستا سلاح‌های نیمه سنگین و سنگین نظیر خمپاره‌انداز، سلاح‌های ضدتانک و توپخانه در اختیار نیروهای ملامصطفی بارزانی قرار گرفت. مهم‌تر آنکه نیروهای ارتش ایران با لباس مبدل کردی در کنار پیشمرگه‌ها اقدام به جنگیدن بر علیه ارتش عراق نمودند. واحدهای توپخانه و دفاع ضد هوایی ایران از رزمندگان کرد و نظامیان ایرانی که در کنار آنها می‌جنگیدند پشتیبانی می‌نمودند. در این اثنا حدود ۱۰۰۰۰ مایل مربع از ارضی کردستان عراق در اختیار نیروهای ملا مصطفی قرار داشت ولی تنها بخش کوچکی از سه میلیون جمعیت کرد عراق در این جنگ مشارکت داشتند. (۵۳)

برای مقابله مؤثرتر با رژیم بعث، دولت شاه متحدین خود را نیز بسیج نمود. هنگامی که در سال ۱۹۷۲ نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا از ایران دیدار نمود مسئله تقویت کردهای مخالف رژیم بعث مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. در نتیجه دولت آمریکا بودجه‌ای معادل ۱۶

میلیون دلار در اختیار سازمان سیا قرار داد تا آن را صرف تهیه نمودن کمک‌های نظامی و غیرنظامی لازم برای کردها نماید. در این رابطه هیأتی از طرف ملامصطفی عازم آمریکا شد تا به عنوان رابط رسمی بین حزب دموکرات کردستان و آمریکا عمل نماید. اسرائیل نیز در طول دهه ۱۹۶۰ با اعزام مستشار نظامی، تسلیحات و پول کمک‌های قابل ملاحظه‌ای در اختیار کردها قرار داده بود. (۵۴)

یکی از پیامدهای کمک‌های گسترده نظامی ایران، آمریکا و اسرائیل به نیروهای ملامصطفی بارزانی، متحول شدن شیوه جنگ کردهای بارزانی با ارتش عراق بود. تا پیش از این با توجه به ضعف نظامی خود ملامصطفی به جنگ چریکی با ارتش عراق می‌پرداخت که عمدتاً حملات برق‌آسا به محل استقرار نیروهای عراقی و سپس پراکنده شدن، کمین زدن به سربازان عراقی، واحدهای زرهی و یگان‌های ترابری ارتش عراق و در حال آمد و شد در کردستان و نواحی همجوار، تاکتیک‌های رزمی چریکی پیشمرگه‌های ملامصطفی را تشکیل می‌داد. اما با رسیدن کمک‌های نظامی و حضور ارتشیان ایران در کنار پیشمرگه‌ها، جنگ شکل کلاسیک به خود گرفت. نیروهای ملامصطفی مواضع ثابتی را اختیار کردند و با استفاده از پشتیبانی آتش خمپاره‌انداز و توپخانه از مواضع خود دفاع می‌کردند و یا به مواضع ارتش عراق یورش می‌بردند. (۵۵)

در پاسخ به حمایت‌های شاه از کردها، دولت عراق مبادرت به پشتیبانی از مخالفین رژیم شاه نمود. مهم‌ترین این مخالفین روسای بعضی از قبایل عرب در استان خوزستان بودند. دولت عراق سعی کرد تا اعراب این منطقه را به مبارزه برای کسب استقلال و جدایی از ایران تشویق نماید. در این راستا دولت عراق اقدام به سازماندهی مخالفین عرب رژیم شاه نمود. به همین منظور سه سازمان تشکیل شد که عبارت بودند از: جبهه آزادیبخش عربستان (الجبهة لتحرير العربستان)، جبهه خلق برای آزادی اهواز (الجبهة الشعبیة لتحرير الحواز) و جنبش دمکراتیک انقلابی (الحركة الثوریة الیدمقراطیة). هدف این گروه‌ها جذب، سازماندهی و آموزش اعراب ساکن ایران برای دست زدن به مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم شاه و نیز اجرای عملیات تروریستی با هدف جدا کردن این بخش از خاک کشور و نهایتاً انضمام آن به خاک عراق بود. اما علی‌رغم این

تلاش‌ها، دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم شاه به آسانی توانستند فعالیت‌های این گروه‌ها را که فاقد حمایت مردمی در ایران بودند سرکوب نمایند. مساعی دولت عراق برای دامن زدن به ناسیونالیسم قومی بلوچ در استان سیستان و بلوچستان نیز به همین شکل ناکام ماند. (۵۶)

تا آنجا که به کردهای ایران مربوط می‌شود اقدامات دولت عراق برای تحریک آنان به مبارزه نظامی با رژیم شاه هیچ نتیجه قابل توجهی به دنبال نداشت. علی‌رغم شکل‌گیری گروه‌هایی نظیر حزب دموکرات کردستان ایران و کومله این گروه‌ها فاقد توان سیاسی، مالی و نظامی کافی برای ایجاد مزاحمت جدی برای رژیم شاه بودند.

شکست‌های متوالی ارتش عراق در سرکوب نمودن قیام کردستان و هزینه‌های سنگین جانی، مالی و سیاسی ادامه جنگ نهایتاً منجر به آن شد که دولت حسن البکر در سال ۱۹۷۵ به این نتیجه برسد که توانایی نظامی لازم برای سرکوب کردها را ندارد و لذا لازم است به ابزارهای سیاسی توسل جوید. از این رو دولت عراق در سال ۱۹۷۵ قرارداد الجزایر را با دولت ایران به امضا رساند. بر اساس این قرارداد دولت عراق تعهد کرد که حاکمیت ایران بر نیمی از اروند را بپذیرد و نیز از حمایت از مخالفین دولت شاه پرهیز نماید. متقابلاً دولت شاه موافقت کرد که از حمایت از کردها دست کشیده و در امور داخلی عراق مداخله ننماید.

قرارداد الجزایر ضربه سختی با آرزوهای کردهای عراق برای نیل به خودمختاری وارد ساخت. با قطع کمک‌های ایران ملامصطفی بارزانی توانایی ادامه جنگ بر علیه رژیم عراق را از دست داد. پس از ملاقات با شاه در ۲۳ ماه مارس سال ۱۹۷۵ یعنی ۱۸ روز پس از عقد قرارداد الجزایر او به نیروهای تحت امر خود دستور داد که به جنگ خاتمه داده و سلاح‌های خود را به زمین بگذارند. به دنبال آن دولت عراق اعلام داشت که در صورتی که پیشمرگه‌های کرد تا تاریخ اول آوریل ۱۹۷۵ سلاح خود را تسلیم دولت کنند مورد عفو قرار خواهند گرفت. هم‌زمان دولت ایران به آن دسته از پیشمرگه‌ها و غیرنظامیان کرد که در داخل خاک ایران پناه گرفته بودند اطلاع داد که مرزهای بین ایران و عراق در کردستان مسدود خواهد شد. و آن دسته از افرادی که تمایل دارند از عفو عمومی دولت عراق استفاده کنند باید تا تاریخ اول آوریل از خاک ایران خارج شوند. شاد این امکان را به ملامصطفی، اعضاء قبیله او و بعضی پیشمرگه‌هایش را داد که در

صورت تمایل در ایران اقامت گزینند. پس از تصمیم آنها به اقامت در ایران آنها در مناطقی به دور از مرز عراق که دولت ایران می‌توانست به آسانی آنها را تحت مراقبت قرار دهد سکنی داده شدند. (۵۷)

ملا مصطفی که به سرطان مبتلا شده بود پس از توقیفی در ایران برای معالجه عازم ایالات متحده آمریکا شد. او در سال ۱۹۷۹ در واشنگتن درگذشت. به سبب کوتاه بودن مدت اعلام شده توسط دولت عراق و نیز ترس از مجازات توسط رژیم بعث بسیاری از کردها به این کشور بازنگشتند. تخمین زده می‌شود که بین چهل تا سیصد هزار نفر از آنها در ایران اقامت گزیدند. (۵۸)

قرارداد الجزایر مجادلات عمیق و گسترده‌ای میان کردها در مورد جهت آینده مبارزات کردی برانگیخت. پس از مرگ ملا مصطفی پسران او مسعود و ادریس مجدداً افرادی را که به پدرشان وفادار مانده بودند به دور خود جمع کرده و حزب دموکرات کردستان - رهبری موقت را تشکیل دادند. این گروه به جنگ خود بر علیه رژیم عراق ادامه داد. گروه دیگری از یاران سابق ملا مصطفی به رهبری هاشم اقراوی قانون خودمختاری ۱۹۷۴ وضع شده از طرف دولت عراق را پذیرفتند و سلاح را بر زمین گذاشتند. اما این گروه به سبب همکاری با حزب بعث مشروعیت خود را در میان اکثریت کردها از دست دادند. در این میان بخشی از هم‌زمان سابق ملا مصطفی وی را به خیانت به آرمان کردها متهم نمودند. به دنبال آن این دسته از کردها تحت رهبری جلال طالبانی حزب جدیدی به اسم اتحادیه میهنی کردستان را تشکیل دادند. طالبانی در سال ۱۹۷۶ رسماً موجودیت این حزب را از محل استقرار خود در دمشق اعلام کرد و به مبارزه مسلحانه بر علیه دولت عراق ادامه داد. (۵۹)

بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ روابط ایران و عراق بهبود یافت و مذاکرات دوجانبه در سطح بالا ادامه یافت که سفر نخست‌وزیر وقت ایران به عراق در سال ۱۹۷۵، سفر سعدون الحمادی به ایران در همان سال، سفر محدین‌الدین معروف، معاون رئیس‌جمهور عراق، به ایران در سال ۱۹۷۷ و انعقاد برخی موافقت‌نامه‌های همکاری در زمینه‌های مختلف از آن جمله است. در غالب این مذاکرات بر لزوم پای‌بندی به قرارداد ۱۹۷۵، توسعه روابط براساس منافع متقابل، ایجاد ترتیباتی برای زیارت اتباع ایران از اماکن مقدس عراق و مهم‌تر از همه بر عدم مداخله در

امور داخلی یکدیگر تأکید شده است. (۶۰)

بنابراین از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ روابط ایران و عراق به علت داشتن منافع مشترک توسعه یافت. در سطح مسائل منطقه‌ای و جهانی، دو کشور در مورد مسائل شاخ آفریقا، اوپک و دور نگهداشتن خلیج فارس از رقابت ابرقدرت‌ها و پایگاه‌های خارجی با یکدیگر منافع مشترک داشتند، گرچه ایران در خلیج فارس خواهان ترتیبات امنیت جمعی بود، ولی عراق سیاست مذاکرات دو جانبه را تعقیب می‌کرد. (۶۱)

نتیجه‌گیری

چنان‌که نشان داده شد گروه‌های معارض عامل موجد اختلاف بین ایران و عراق نبودند بلکه این تضادهای ایدئولوژیک میان دو رژیم بود که سبب بروز خصومت و دشمنی میان تهران و بغداد گردید. برای اخذ امتیاز از طرف مقابل دو کشور به ابزارهای مختلفی مانند احیا کردن اختلافات ارضی و بسیج کردن متحدان منطقه‌ای و بین‌المللی متوسل شدند. اما بدون شک مهم‌ترین ابزار فشار بر طرف مقابل از سوی ایران، استفاده از گروه‌های معارض بود.

چون در چارچوب روابط خصمانه دو جانبه گروه‌های معارض صرفاً یک نقش ابزاری داشتند بدیهی بود که هرگاه دو کشور می‌توانستند اختلاف خود را حل کنند یا حتی به نوعی مصالحه و سازش کوتاه مدت بر سر اختلاف خود دست یابند، این گروه‌ها نقش خود را در روابط دو جانبه از دست می‌دادند. دقیقاً به همین علت بود که بلافاصله پس از عقد قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره، طرفین بلافاصله به حمایت‌های خود از گروه‌های معارض خاتمه دادند. این امر سبب شد که گروه‌های معارض کرد عراقی به شدت تضعیف گردند. اما قطع کمک‌های عراق به گروه‌های ایرانی نتوانست اثر مهمی در میزان فعالیت‌های این گروه‌ها داشته باشد زیرا این گروه‌ها فاقد حمایت مردمی بودند.

گرچه قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر گروه‌های معارض را از صحنه مناسبات دو کشور خارج نمود اما به دو دلیل مهم نتوانست که مانع از ایفای نقش مجدد این گروه‌ها در آینده گردد: از یک طرف این قرارداد نتوانست اختلافات دو کشور را به طور اساسی حل کند و دولت عراق که تحت فشار

شدید نظامی ایران و نیروهای ملامصطفی قرار گرفته بود چاره‌ای جز تن دادن به شرایط رژیم شاه نداشت. لذا به طور تاکتیکی از ادعاهای خود مبنی بر حاکمیت کامل بر اروند صرف‌نظر کرد. رژیم شاه نیز که به خواست‌های خود در مورد اروند رود دست یافته بود دلیلی برای ادامه حمایت از کردها نداشت لذا به کمک‌های خود به کردها پایان داد. اما اختلافات ایدئولوژیک دو رژیم کماکان به قوت خود باقی ماند. با اعطای بعضی امتیازات در قالب قرارداد الجزایر دو طرف تنها پذیرفتند که اجازه ندهند این اختلافات سبب رودرویی آشکار آنها گردد. اما نفس اختلافات ایدئولوژیک میان دو کشور برطرف نگردید. لذا هر آن امکان داشت که با تشدید تضادهای ایدئولوژیک به هر دلیلی بار دیگر راه برای ایفای نقش گروه‌های معارض باز گردد. از سوی دیگر، هیچ یک از دو کشور بعد از عقد قرارداد الجزایر گامی در راه پاسخ دادن به خواسته‌های مشروع اقلیت‌های قومی در خاک خود برنداشتند. در عراق رژیم بعث به سرکوب نظامی کردها اکتفا کرد. دولت عراق امیدوار بود که با حاکمیت جو خفقان و سرکوب از یک طرف و مستحیل ساختن کردها در اعراب از سوی دیگر بتواند در دراز مدت مشکل این قومیت را حل کند. در ایران نیز رژیم شاه که خود را با تهدید جدی از سوی اقلیت‌های قومی مواجه نمی‌دید، گام اساسی برای بهبود وضعیت آنها برنداشت. لذا طبیعی بود که در صورت بحرانی شدن مجدد روابط دو کشور گروه‌های معارض بتوانند مجدداً وارد صحنه روابط دو کشور گردند.

یادداشت‌ها:

- 1- Rouhollah K. Ramazani, *The Foreign Policy of Iran: A Developing Nation in World Affairs, 1500-1941* (Charlottesville: University Press of Virginia, 1966), p. 258.
- 2- Ibid., p. 274.
- 3- Ibid., pp. 265-6.
- 4- Rouhollah K. Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973: A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville: University of Virginia Press, 1975), pp. 274-278.
- 5- Ramazani, *The Foreign Policy of Iran, 1500-1941*, p. 265.

- 6- Marion Farouk - Sluglett and Peter Sluglett, *Iraq Since 1958: From Dictatorship to Revolution* (London: I.B. Tauris, 1990), p. 47.
- 7- Shireen T. Hunter, *Iran and the World: Continuity in a Revolutionary Decade* (Bloomington: Indiana University Press, 1990), p. 100.
- 8- Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958*, p. 50.
- 9- Shahram Chubin and Sepehr Zabih, *The Foreign Relations of Iran: A Developing State in a Zone of Great - Power Conflict* (Berkeley: University of California Press, 1974), p. 171.
- 10- Graham C. Fuller, *The Center of the Universe: The Geopolitics of Iran* (Boulder, Colo.: Westview Press, 1991), pp. 72-73.
- 11- Hunter, *Iran and the World*, p. 100.
- 12- Alvin J. Cottrell and James E. Dougherty, *Iran's Quest for Security: US Arms Transfers and the Nuclear Option* (Cambridge, Mass.: Institute for Foreign Policy Analysis, 1977), p. 9.
- 13- Alvin J. Cottrell, *Iran: Diplomacy in a Regional and Global Context* (Washington, D.C.: Paragon, 1975), p. 5.
- 14- Chubin and Zabih, *The Foreign Relations of Iran*, p. 188.
- 15- Sohrab C. Sobhani, *The Pragmatic Entente: Israeli - Iranian Relations, 1948-1988* (New York: Praeger, 1989), pp. xx, xxi, xxii.
- 16- Hunter, *Iran and the World*, p. 99.
- 17- Chubin and Zabih, *The Foreign Relations of Iran*, p. 144.
- 18- Sobhani, *The Pragmatic Entente*, p. 38.
- 19- Hunter, *Iran and the World*, p. 99.
- 20- Chubin and Zabih, *The Foreign Relations of Iran*, p. 171.
- 21- *Ibid.*, p. 172.
- 22- *Ibid.*, p. 173.
- 23- *Ibid.*, p. 173.
- 24- Martin Van Bruinessen, *Agha, Shaikh and State: The Social and Political*

- Structures of Kurdistan* (London: Zed Books, 1992), pp. 275-6.
- 25- Robert Olson, *The Emergence of Kurdish Nationalism and the Sheikh Said Rebellion, 180-1925*, (Austin, Texas: University of Texas Press, 1989), pp. XVI-XVII.
- 26- Bruinessen, *Agha, Shaikh and State*, p. 277.
- 27- Edgar O'Ballance, *The Kurdish Struggle, 1920-1994* (London: Faber and Faber, 1973), pp. 16-17.
- 28- Bruinessen, *Agha, Shaikh and State*, p. 265.
- 29- O'Ballance, *The Kurdish Struggle*, pp. 15-16.
- 30- *Ibid.*, p. 16.
- 31- Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958*, pp. 13-14, 24-25.
- 32- Bruinessen, *Agha, Sheikh and State*, p. 220; and Sluglett and Sluglett, *Ibid.*, p. 26.
- 33- O'Ballance, *The Kurdish Struggle*, pp. 20, 24.
- 34- *Ibid.*, p. 27.
- 35- *Ibid.*, pp. 36-37.
- 36- *Ibid.*, p. 37.
- 37- Majid Khadduri, *Republican Iraq: A Study in Iraqi Politics Since the Revolution of 1958*, p. 177.
- 38- Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958*, p. 80.
- 39- *Ibid.*, p. 40.
- 40- *Ibid.*, pp. 47-8.
- 41- O'Balance, *The Kurdish Struggle*, p. 61.
- 42- Chubin and Zabih, *The Foreign Relations of Iran*, pp. 177-8.
- 43- Shahram Chubin, "Iran's Foreign Policy, 1960-1975: An Overview," in *Twentieth Century Iran*, ed., Hossein Amirsadeghi (London: Heinemann, 1977), pp. 197-8; and R. K. Ramazani, "The Emerging pattern of Regional Relations in Iranian Foreign Policy", *Orbis*, vol. 17, no. 4

- (1975), p. 1048.
- 44- Ramazani, *Ibid.*, pp. 1049-1050.
- 45- Chubin and Zabih, *The Foreign Relations of Iran*, p. 180.
- 46- Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958*, p. 102.
- 47- O'Balance, *The Kurdish Struggle*, p. 50; and Chubin and Zabin, *The Foreign Relations of Iran*, p. 180.
- 48- *Ibid.*, pp. 82-84.
- 49- Chubin and Zabin, *The Foreign Relations of Iran*, p. 184.
- 50- *Ibid.*, p. 185.
- 51- *Ibid.*, p. 183.
- 52- *Ibid.*, p. 183.
- 53- O'Balance, *The Kurdish Struggle*, pp. 91, 93-4.
- 54- For more information on external assistance to Mulla Mustafa, see: Michalel M. Gunter, *The Kurds of Iraq: Tragedy and Hope* (New York: St. Martin's Press, 1992), Chapter 4.
- 55- Stephen C. Peletiere, *The Kurds: An Unstable Element in the Gulf* (Boulder and London: Westview Press, 1984), p. 175.
- ۵۶- اصغر جعفری ولدانی، بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه ۱۳۷۰)، ص ۴۰۰.
- 57- Nader Entessar, *Kurdish Ethnonationalism* (Boulder, Colo.: Westview, 1992), p. 77.
- 58- *Ibid.*, p. 77.
- 59- *Ibid.*, p. 78.
- ۶۰- سیروس برنا بلداجی، «نقش گروه‌های معارض در روابط عراق و جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۷-۱۳۸۰»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، ۱۳۸۱، ص ۸۶.
- ۶۱- پیشین، ص ۸۶.